



گاهنامه واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز دوره اول شماره هفتم، فروردین ۱۴۰۰ سردبیر: فاطمه ناقلی مدیر مسئول: امیر رضا بفتاق قیمت: ۱۰۰۰ تومان

پوتین هایتان را در نیاورید

در مذمت ریاست جمهوری نظامیان
به قلم: امیر حسین حیدری
صفحه ۲



سخن سردبیر



فاطمه ناقلی

بسم الله الرحمن الرحيم

«در منطق حکومت علوی اگر کسی به خاطر مسئولیتش دارای امتیاز و احترامی شد این موضوع نباید اخلاق و رفتار او را با مردم تغییر بدهد و او را از مردم دور کند، مسئولان نظام اسلامی بدانند شکر نعمت مسئولیتشان در این است که به ولی نعمتان خود، نزدیکی بیش‌تری پیدا کنند، با آنان نشست و برخاست کنند و در رعایت حقوق آن‌ها کوشا بوده و توجه بیشتری نسبت به آن‌ها به خرج دهند»

اگر به سخنان رهبر انقلاب دقت کنیم و با عملکرد مسئولین نظام تطبیق دهیم، علی‌الخصوص در بحث شفافیت، می‌بینیم مسئولین نه تنها با مردم رابطه نزدیکی برقرار نکرده و نمی‌کنند بلکه آنان را برای خود نامحرم می‌دانند؛ کسانی را از حریم خود خارج می‌کنند که با حمایت خود آنان به دایره این حریم قدرت وارد شده‌اند!

نماینده‌ای می‌گفت: ما وکیل مردم هستیم و اگر احساس کنیم مردم روی مسئله‌ای حساس‌اند و دغدغه دارند باید آن را از افکار عمومی بپذیریم.

انقلاب باشد و وظیفه‌تان پیروی از این آرمان؛ باید به فرموده امام علی علیه السلام اهتمام ورزید که فرمودند: «حق شما بر من این است که چیزی را از شما جز اسرار جنگ پنهان نکنم»

در همین راستا یکی از نمایندگان گفته بود: این موضوع از موضوع‌های فوریت دار کشور نیست!

با توجه به سخنان امام علی علیه السلام نه تنها موضوع شفافیت یکی از مسائل فوریت‌دار است بلکه الزامی نیز است؛ شفافیت، مسئولین را مسئول‌تر می‌کند و مردم را آگاه‌تر، جذابیت مسئولیت‌ها را برای افراد کم‌تر می‌کند و سختی‌ها را بیش‌تر.

باید شفافیت آرای نمایندگان کلید بخورد و روشنایی آن تمام ارکان نظام را فرا گیرد و به نهادها و ارگان‌های دیگر نیز سرایت کند تا نه تنها مجلس بلکه نظام ما شیشه‌ای شود! شفافیت، کارآمدی در کشور را افزایش می‌دهد و از جرایم خاص جلوگیری می‌کند و می‌تواند راه مفیدی برای کاهش فساد باشد؛ این شفافیت است که باعث افزایش پاسخگویی می‌شود و فاصله مردم با مسئولین را کاهش می‌دهد. می‌گویند اگر آرای نمایندگان شفاف باشد روابط شان با مقامات اجرایی به هم می‌خورد و در نتیجه نمی‌توانند برای مناطق‌شان امتیاز و خدمات اجرایی جذب کنند..

در پاسخ به این استدلال نه چندان منطقی باید گفت: اولاً شفافیت به همین خاطر باید اجرا شود که روابط والیان قدرت با وکلای مردم مشخص شود، مردم بر عملکرد

نمایندگان خود نظارت داشته باشند و رفتار آنان را رصد کنند تا برای انتخاب‌های بعدی، افراد شایسته‌تر و اصلح را برگزینند؛ از طرفی با شفافیت، نمایندگان مجبور هستند برای آرای خود به افکار عمومی پاسخگو باشند، زمانی که مردم بدانند چرا نمایندگان این تصمیمات را گرفته‌اند، این آگاهی تضمین‌کننده شفافیت است، پس اگر آرا مشخص باشد نماینده‌ای که بر ضرر منافع ملی و منطقه ای خود رای می‌دهد در برابر مردم آن منطقه مسئول است و باید پاسخگو باشد در نتیجه رای خود را به دقت انتخاب می‌کند تا خود را در برابر اتهام‌ها و فشارها قرار ندهد؛ البته باید به این نکته هم توجه کرد اگر می‌خواهیم به سخن امام رحمة الله عمل کنیم که فرمودند: «مجلس خوب همه چیز را خوب می‌کند و مجلس بد همه چیز را بد می‌کند.» باید طرح شفافیت آرا به طرح شفافیت آرا و عملکرد نمایندگان تبدیل شود یعنی مردم نه تنها از رای وکلای خود خبردار باشند بلکه عملکرد آنان را نیز ببینند و به جز موارد استثنا (که قبلاً در طرح مشخص می‌شود) نمایندگان در هر مسیری که گام بر می‌دارند مردم را با خود همراه کنند، با این کار نمایندگان با جلب اعتماد و مشارکت مردم عملکرد خود را ارتقا می‌دهند و با ایجاد مجلس خوب همه چیز را به مرور خوب می‌کنند.



امیرحسین حیدری

پوتین هایتان را در نیاورید

در مذمت ریاست جمهوری نظامیان



«وصیت اکید من به قوای مسلح آن است که همان‌طور که از مقررات نظام، عدم دخول نظامی در احزاب و گروه‌ها و جبهه‌ها است به آن عمل نمایند؛ و قوای مسلح مطلقا، چه نظامی و انتظامی و پاسدار و بسیج و غیر این‌ها، در هیچ حزب و گروهی وارد نشده و خود را از بازی‌های سیاسی دور نگه دارند. در این صورت می‌توانند قدرت نظامی خود را حفظ و از اختلافات درون گروهی مصون باشند و بر فرماندهان لازم است که افراد تحت فرمان خود را از ورود در احزاب منع نمایند و چون انقلاب از همه ملت و حفظ آن بر همگان است، دولت و ملت و شورای دفاع و مجلس شورای اسلامی وظیفه شرعی و میهنی آنان است که اگر قوای مسلح، چه فرماندهان و طبقات بالا و چه طبقات بعد، برخلاف مصالح اسلام و کشور بخواهند عملی انجام دهند یا در احزاب وارد شوند که - بی‌اشکال به تباهی کشیده می‌شوند - و یا در بازی‌های سیاسی وارد شوند، از قدم اول با آن مخالفت کنند. و بر رهبر و شورای رهبری است که با قاطعیت از این امر جلوگیری نماید تا کشور از آسیب در امان باشد.»

امام خمینی (ره)

چند روزی به آغاز ثبت‌نام نامزدهای ریاست جمهوری مانده است تا رقابت‌های انتخاباتی به صورت رسمی آغاز شوند و جبهه‌های مختلف آرایش عمومی گرفته و کار خود را شروع کنند. اما همیشه زمزمه‌هایی از بعضی اشخاص و سازمان‌های متصل به قدرت درباره نامزدی افراد مختلف به گوش می‌رسیده و گاهی همین افراد هم که بدشان نمی‌آمد پرونده‌ای که عدد و ارقام و علامت‌های خاص خود را در رابطه با انتخابات داشته باشند در دست گرفته و در مقابل دوربین‌ها ظاهر می‌شدند و اعلام حضور می‌کردند. در میان نامزدهای احتمالی انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۴۰۰ نام چند فرد نظامی و البته بالامقام دیده می‌شود که هدف نگارنده نه اشاره مستقیم به این افراد بلکه صرفا ارائه دلایلی برای چرایی لزوم دوری افراد نظامی از عرصه سیاست است.

اخیرا همه متوجه ورود آهسته و اما هوشمندانه افراد نظامی به سیاست شده‌اند، همچنین همان‌طور که واضح و آشکار است برخی سیاسیون نیز با مقایسه ایران با روسیه و پوتین با فرد مد نظر خودشان ادعا می‌کنند که اگر مانند روسیه نیز شخصی امنیتی سرکار بیاید در «برهه حساس کنونی» به سود انقلاب و نظام (و شاید مردم) است. یا عده‌ای اظهار کرده‌اند که «چطور نظامی‌ها شهید بدهند، ولی رئیس‌جمهور نشوند؟» یا اینکه «مردم مشکلی با حضور نظامی‌ها به عنوان رئیس‌جمهور ندارند»، چیزی که محسوس است تصمیم قشر خاصی از سیاسیون و متصلان به قدرت برای

حمایت از ریاست جمهوری یک فرد نظامی است و البته که همه می‌دانند نام‌ها و خود داستان از چه قرار است اما باید یادآور شد که نگارنده بعد از شرح شرایط کنونی و وضعیت فعلی سیاست - که در بالا اشاره شد - قصد دارد با ارائه دلایلی چرایی لزوم فاصله‌گیری افراد نظامی از سیاست را پاسخ دهد.

بالا به پایین یا پایین به بالا؟!

شاید اصلی‌ترین مسئله‌روانی همین هفت حرف و کلمه باشد، بالا به پایین یا پایین به بالا؟ موردی که هیچ نمی‌توان از آن چشم پوشید روش ایده‌آل مشارکت مردمی است؛ روشی که در آن تصمیمات از بطن جامعه و از مراحل ابتدایی و پایین‌تر گرفته شده و توسط نخبگان و متخصصان به سطوح بالای تصمیم‌گیری رسیده و نهایتا قانون و اجرا می‌شوند (اگر برایتان سوال شده که چرا چنین چیزی را به عین و در عمل ندیده و تجربه نکرده‌ایم می‌توان گفت فعلا سال‌ها با ایده‌آل‌ها و آرمان‌های انقلاب ۵۷ فاصله گرفته‌ایم). این روش انتقال تصمیمات از پایین به بالا در یک ساختار مردم‌سالار امری بدیهی و البته ضروری است. اما در مقابل، ساختاری مبتنی بر نظم، نظام و نظامی‌گری وجود دارد؛ ساختاری که تصمیمات به صورت محرمانه در یک حلقه‌ی کوچک، امنیتی و قابل اعتماد و البته بدون بهره‌گیری از نظرات سایر افراد درگیر اتفاقات گرفته شده و نهایتا چندی مانده به اجرایی شدن به اطلاع سایرین می‌رسد؛ مثال برجسته‌ای که می‌توانم بزنم اتفاقات مربوط به آبان سال ۹۸ است که تصمیمات در یک حلقه‌ی کوچک و خاص گرفته شد و پس از اجرایی شدن به اطلاع مردم رسید.

نباید منکر این شد که ذات ساختار نظامی و امنیتی چنین می‌طلبد و نظامیان باید در چنین ساختاری رشد و عمل کنند و الحق نظامیان ایرانی در طول ۴۲ سال پس از انقلاب اسلامی توانسته‌اند چنین ساختاری را پیاده کرده و کارشان را به نحو احسن در حوزه‌ی تخصصی خود انجام دهند اما آیا واقعا به فردی که در چنین ساختاری از بالا به پایین، عادت کرده به تصمیمات سخت و حساس، مجبور به اعلانات دقیقه نودی، توضیح ندادن‌ها به رده‌های پایین‌تر و البته بازخواست همان رده‌پایین‌ها به علت عدم موفقیت، رشد کرده و پله پله بالا آمده می‌توان عنوان ریاست جمهوری را داد یا در اصل چنین فردی فرمانده جمهور خواهد بود؟

در امور نظامی از سرباز (بخوانید مردم)

هیچ بازخوردی دریافت نمی‌شود، به همین علت است که نظرات و پیشنهادات رتبه‌های پایین‌تر در زمان حال خودشان عملی نشده و به ثمر نمی‌رسد، نهایتا ممکن است سال‌های بعد به سطوح بالاتر رفته و بتوانند ایده‌های خود را پیاده کنند؛ اصلی‌ترین علت اینکه که فقط با گذشت نسل‌ها می‌توان تغییر رویکرد نظامیان را به وضوح دید اما چنین چیزی در بازه‌ی چند ساله سرعت بسیار کمی دارد. چه بسا همین رتبه‌های پایین‌تر خلاق و باتجربه که نمی‌توانند دانسته‌های خود را به مقامات بالاتر منتقل کنند در ساختار هضم و ذوب شده و در گذر زمان آرمان و اهدافشان جای خود را به اهداف رده‌های بالاتر می‌دهد که در این صورت چنین ساختاری نمی‌تواند با شرایط زمان خود هماهنگ شده و محکوم به حذف شدن هم از لحاظ قدرت نظامی و هم از جهت مقبولیت و محبوبیت اجتماعی است (به غیر از ساختارهای نظامی چنین اتفاقی به صورت طبیعی در ساختارهایی از جنس دیگر نیز می‌تواند بیافتد).

کودتا، خفگی و امنیت

از ابتدای تاریخ حاکمان و فرمانروایان، فرماندهان نظامی خود را از معتمدین و خویشاوندان خود انتخاب می‌کردند، چرا که همیشه این خطر برای حاکم و حکومت وجود دارد که با مصلحت‌اندیشی، نظامیان قصد کودتا و در اختیار گرفتن امور داشته باشند. همیشه این نظامیان هستند که کودتا را راهبری و عملی می‌کنند. حتی کودتاهایی نیز در تاریخ ما اتفاق افتاده، اما مگر ریاست جمهوری یک فرد نظامی کودتا است؟ ظاهرا و عملا نه، اما می‌تواند اثرات چنین اتفاقی را بر جامعه سیاسی بگذارد. مسئله این است که از ابتدای انقلاب اسلامی تا کنون چندبار اشخاص اثرگذار توانسته‌اند مستقیما به عملکرد نیروهای مسلح ایراد وارد کرده و آن را نقد کنند؟ یا چندبار در صورت وقوع اشتباه نیروهای مسلح در نبود فشارروانی و یک نیروی ایجابی داوطلبانه گزارشی از اتفاق را ارائه کرده‌اند؟ تقریبا چنین موردی که دقیق و بی‌نقص باشد را ندیده‌ایم. اکنون اگر چنین جریان نظامی‌ای به دولت راه یابد شاهد این خواهیم بود که به علت افکار نظامی و امنیتی پاسخگویی‌ها به مجلس کمتر شده و شفافیت حداقلی‌ای را هم که در امور داریم از دست بدهیم. (نمونه بارز دولت حسن روحانی است که در بیشتر موارد هیچ پاسخگویی‌ای در قبال تصمیمات خود نداشته و صرفا ارتباطی

حداقلی و از بالا به پایین با مردم داشته است)

اما آن‌سوی ماجرا جالب‌تر است؛ خفگی! با نتیجه‌ی اعتراضات چند سال اخیر می‌توان دریافت که فعلا اعتراض از سمت پایین به بالا، مردم به مسئولان، نه اتفاق می‌افتد و نه مهم و شنیدنش ضروری تلقی می‌شود اما حداقل در داخل نظام، مسئولان می‌توانند بنیان‌های اعتقادی و عملکردی طرف مقابل را زیر سوال برده و البته هزینه و عواقبی هم برایشان نداشته باشد.

با روی کار آمدن فردی نظامی که طبیعتا نمی‌تواند ارتباط خود با نظامیان را در مدت کوتاه یک دوره ریاست جمهوری قطع بکند (برای درک بهتر محسن رضایی یا محمدباقر قالیباف را در نظر داشته باشید که حتی پس از ورود به عرصه سیاست نتوانسته‌اند ارتباط خود را با بخش نظامی حکومت قطع بکنند)، هرگونه انتقاد از دولت به مثابه انتقاد از نیروهای مسلح و نظامی، اقدام علیه امنیت ملی و تضعیف امنیت ملی تلقی خواهد شد. مصلحت‌اندیشی‌ها بیشتر شده و اقدامات شفاف دولتی و مجلسی جای خود را به تصمیمات فراقانونی و پشت پرده خواهند داد. آنچه که بسیار مهم است و در صورت ریاست یک فرد نظامی آسیب خواهد دید و نگارنده در این متن بر آن تاکید دارد آسیب دیدن شفافیت است، شفافیتی که مردم از طریق آن از اقدامات دولت اطلاع دارند و اقدامات منتخب خود را می‌سنجند.

قطعا این همه، همه‌ی دلایل برای پاسخ به چرایی دوری نظامیان از سیاست نیست اما کافی است تا بتوان محکم ایستاد و از آسیب‌ها اجتناب کرد. در مرحله‌ی اول امام خمینی (ره) چنین اتفاقی را هم برای زمان جنگ و هم برای دوران پس از جنگ منع کرده‌اند و قطعا اگر هر نظامی‌ای چنین اقدامی بکند با وصیت بنیان‌گذار انقلاب اسلامی عملا مخالفت کرده و آن را زیر پا گذاشته است. ثانیا امام خمینی (ره) تاکید داشته‌اند که این وظیفه مقام معظم رهبری است تا مطابق با قانون از ورود افراد نظامی به عرصه سیاست و ورود به احزاب جلوگیری کند. اگر نظامیان چنین قصدی داشته باشند و شورای نگهبان نیز از آینده‌نگری و دستور صریح امام خمینی (ره) و قانون سرپیچی کند، ان‌شاءالله مقام معظم رهبری جلوی این خسارت و آسیب به آرمان‌های انقلاب را گرفته و از اسلام و مردم محافظت خواهند کرد چرا که این، وظیفه‌ی رهبری است.

شوراهای اسلامی، اهداف قانون اساسی و معضلات کنونی

مصاحبه با آقای علیرضا محمد نژاد داریانی پژوهشگر حقوق عمومی در خصوص جایگاه شوراهای اسلامی در قانون اساسی و وضعیت کنونی آنها



محمد قادری

در خصوص جایگاه شوراهای اسلامی در قانون اساسی

شوراهای اسلامی از جمله ارکانی در نظام جمهوری اسلامی ایران هستند که برای تحقق آرمان حکومت مردم سالارانه مورد تاکید قانون اساسی قرار دارند. اما به نظر میرسد آرمان قانون اساسی با وضعیت کنونی این شوراها فاصله بسیاری دارد. برای بررسی جایگاه شوراهای اسلامی در قانون و وضعیت کنونی آنها با آقای علیرضا محمد نژاد داریانی، پژوهشگر حقوق عمومی، گفتگو کردیم.

-آیا هدف قانون اساسی از تأسیس شوراهای اسلامی در عمل به تحقق پیوسته است؟

پاسخ به این سوال را باید در چند بخش بیان نمود:

بخش نخست، به ماهیت قانون اساسی در ساختارگرایی باز می گردد که نظام جمهوری اسلامی را با منشاء جمهوریت و تکیه بر خواست و اراده ملت معتبرمی داند. اصل پنجاه و ششم قانون اساسی به روشنی حاکمیت را متعلق به ملت دانسته و انسان ایرانی را با تکیه بر آموزه های دینی و الهام از قرآن کریم، حاکم بر سرنوشت خویش معرفی نموده است. پس، در بخش نخست سوال، باید به این امر تاکید کنیم که از منظر قانون اساسی، اداره امور کشور باید مبتنی بر خواست و نظر ملت باشد.

بخش دوم را باید در شیوه اعمال اراده ملت از منظر قانون اساسی جستجو کرد. اگر با همان اسلوب تعیین شده در اصل پنجاه و ششم به کنه موضوع بپردازیم، به اصل ششم می رسیم که می گوید: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود، از راه انتخابات (انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر این ها) یا از راه همه پرسی ...». به این ترتیب نتیجه خواهیم گرفت که از منظر قانون اساسی، یکی از مصادیق مهم اداره امور کشور، وجود شوراهای اسلامی و انتخاب اعضای شوراها توسط ملت می باشد.

بخش سوم این بحث به اصل یکصدم قانون اساسی باز می گردد که این اصل، چگونگی تشکیل شوراهای اسلامی و آرمان اساسی گرای خود را در سپردن امور به مردم توصیف می کند. باید توجه نمود که قانون اساسی آرمان چابک سازی حکمرانی را در تحقق اهداف و برنامه های اجتماعی، اقتصادی، عمرانی، بهداشتی، فرهنگی، آموزشی و سایر امور رفاهی را منوط به تشکیل شوراهای اسلامی محل (اعم از شهر، روستا، بخش، شهرستان و در نهایت شورای عالی استان ها) دانسته و فرآیند اجرای این آرمان را به وضع قانون موضوعه سپرده است. بنابراین، دیدگاه و مشرب فکری نویسندگان قانون اساسی بر این اساس استوار بوده که مردم را در تحقق برنامه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی با دامنه وسیعی مشارکت دهد.

بخش چهارم، هم چنان که در بخش سوم این سوال بدان اشاره شد، به آرمان مهم قانون اساسی در اصل یکصدم از هدف تشکیل شوراهای اسلامی باز می گردد و این آرمان، «پیشبرد سریع برنامه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و ...» می باشد که ما

در این بحث، از آن به عنوان «چابک سازی حکمرانی» یاد می کنیم. دولت در مفهوم عام (قوای سه گانه) وظایفی بزرگ بر عهده دارد که در اصل سوم بدان ها اشاره شده است. نظام سیاسی مردم سالار، چاره ای جز این ندارد که تداوم مشروعیت خویش را بر اراده ملت استوار گرداند و از همین روی، قانون اساسی برای چابک سازی برنامه های مهم کشور، شوراهای اسلامی را به عنوان مبنایی مهم در تحقق آرمان اصل پنجاه و ششم پیش بینی نموده است. در بخش پنجم، باید به سوال طرح شده پاسخ دهیم که آیا این رسالت عظیم و ماموریت بزرگ از منظر قانون اساسی تحقق پیدا نموده است؟ که به یقین، پاسخ خردمندانه به این پرسش، منفی خواهد بود. یعنی شوراهای اسلامی شهر و روستا بنا به دلایلی که در خلال این مباحث عرض خواهد شد، در تحقق آرمان والای قانون اساسی ناکام مانده اند.

-به نظر شما بزرگ ترین معایب شوراهای چیست؟

بهتر است پاسخ به این سوال را در دو محور ماهوی و شکلی یا ساختاری مورد بررسی قرار دهیم. در بدو امر باید با در نظر گرفتن بحث سوالی قبلی، بزرگ ترین حسن شورای اسلامی را در دو محور تحقق مردم سالاری و مشارکت ملت در اداره امور کشور و نیز، چابک سازی حکمرانی در جهت پیشبرد امور مهم ذکر کنیم تا با این نگرش به بررسی آسیب شناسانه از شوراهای اسلامی و چالش های آن بپردازیم. گفته شد که قانون اساسی در اصل یکصدم چگونگی تحقق آرمان ایجاد شوراهای اسلامی و کیفیت امر را به قانون موضوعه محول نموده است. بر این اساس قانون تشکیلات، وظایف و انتخابات شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران در اول خرداد سال ۱۳۷۵ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و سپس در سال-های ۱۳۸۶ و ۱۳۹۶ اصلاحاتی در آن به عمل آمد. بر اساس ماده یک این قانون، در روستا، شهر، بخش، شهرستان و استان شورای اسلامی تشکیل می شود که اعضای شوراهای اسلامی روستا و شهر، مستقیم توسط مردم انتخاب شده و اعضای شوراهای اسلامی بخش، شهرستان و استان و نیز، شورای عالی استان-ها توسط منتخبان و طی فرآیند خاصی انتخاب می شوند.

با نگرش به مواد ۷۶، ۷۹، ۸۰ این قانون که دربرگیرنده صلاحیت ها و اختیارات و حدود وظایف قانونی شوراهای اسلامی روستا و بخش و شهر می باشند، ملاحظه می گردد، شورای اسلامی روستا و شهر به مثابه پارلمانی محلی تأسیس می شوند. هر چند اگر با نگرش آسیب شناسانه به موضوع نگاهی انداخته شود، خواهیم دید با صدر اصل یکصدم قانون اساسی، شوراهای اسلامی به لحاظ ماهوی هنوز جایگاه شایسته خود را با قانون عادی نمی توانند بیابند و با توجه به رویه منسوخ انجمن های شهری، به نظر می رسد نگرش عمومی نسبت به صلاحیت و اختیارات شوراها همان است و متأسفانه، در بحث ساختاری نیز، انتخاب شوندگان آن چنان که بایسته و شایسته این ماموریت قانون اساسی و حقوق موضوعه است، نتوانسته اند، ظاهر شوند. در مقام عمل، این شوراها پس از انتخاب اعضای آن ها و با در نظر گرفتن ترکیب انتخاب شدگان، به نوعی به واحدهای زیر نظر فرمانداری ها و بخشداری ها و شهرداری ها تبدیل می گردند که با صلاحیت ذاتی آنان در تعارض می باشد. پس، چنین نتیجه باید گرفت که دو عیب اصلی شوراهای اسلامی، به ضعف های ماهیتی در حدود صلاحیت و ضعف های ساختاری در



در بحث ساختاری شوراهای اسلامی، قانون موضوعه شرایطی عمومی و اختصاصی را برای انتخاب شوندگان پیش بینی نموده است. سوال طرح شده به نوعی جای بحث فراوان دارد. آیا اعضای شورای اسلامی شهر و یا روستا باید دارای تخصص موضوعی باشند؟ کیفیت آشنایی با قوانین و مقررات چگونه باید صورت گیرد؟ در جواب چنین می توان گفت که دو وصف وجاهت و اعتماد عمومی و نیز، تخصص موضوعی در امور شهری و روستایی و مباحث متعدد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سلامت و نظایر آن که در قانون پیش بینی شده، برای انتخاب شوندگان باید توسط انتخاب کنندگان مد نظر و راستی آزمایی قرار گیرد.

اتفاقا یکی از نکات مهمی که در آسیب شناسی شوراهای اسلامی باید بدان اشاره کنم، این است که متأسفانه سیاست زدگی بر انتخاب شوندگی تأثیر مستقیم می گذارد. در کشور ما احزاب واقعی سیاسی به معنای ویژه وجود ندارند و احزاب کنونی سیاسی که در اغلب موارد با مبنای دولتی و سیاست-زدگی پای به میدان می گذارند، نقش آفرین انتخاب ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی می شوند؛ اما، به نظر می رسد حزب زدگی شوراهای اسلامی شهر و روستا به ویژه در شهرهای کوچک تر به ماهیت و مبنای چابک سازی حکمرانی آسیب جدی می زند.

اگر همان بحث تخصص گرایی و وجاهت پیشگی عمومی به جای سیاست زدگی انتخاب شوندگان مد نظر قرار گیرد، ما شاهد بالندگی بهتر و نقش آفرینی موثرتر شوراها در دسترسی به وظایف قانونی خواهیم شد.

-آیا این که یک عضو شورای شهر در مورد مسائل مربوط به یک تیم فوتبال اظهار نظر و پیشنهادهایی بدهد، جزو تکالیف و اختیارات شورای شهر می باشد؟

عضو شورای اسلامی، همانند همه افراد دیگر، یک شهروند عادی است. اگر اظهار ظنر او در مسائلی که در صلاحیت قانونی او به عنوان

کیفیت ناگرایی انتخاب شدگان باز می-گردد که لازم است، چاره ای اساسی در این دو نکته آسیب زا اندیشیده شود. عیب سوم، نظارت بر عملکرد شوراها است. شوراها منتخبان ملت اند و کلیه مصوبات و عملکرد آنان و کلیه مذاکرات شان باید از اتاق های در بسته بیرون آید و در منظر عمومی قرار بگیرد. چند سال پیش در یادداشتی رسانه ای به این موضوع پرداختم که اعضای شوراهای اسلامی شهرهای کوچک و روستاها، جلسات خود را به مساجد منتقل کنند و در منظر عمومی شهروندان به دور از تبعیض، شائبه و فاقد هر نوع بحران سازی خبری، چابک ساز برنامه های حکمرانی در محل شوند؛ عملکرد شهرداران و دهیاران را پیش روی شهروندان نقد کنند و کارکرد خویش را در معرض نقد و دید و بررسی شهروندان قرار دهند. برای شهرهای بزرگ تر، سالن های عمومی شهر مناسب ترین جا است. با تأسف دیده می شود که در بسیاری از موارد محل برگزاری جلسات عمومی شوراها در دفتر شهرداران یا دهیاران است، آن هم به دور از رصد عمومی و رسانه ای. نظارت بالاتر از طریق مراجع قانونی که در قانون پیش بینی شده است، باید به دقت صورت گیرد. هر چند گاهی این نوع نظارت تبدیل به مداخله گرایی و شروع جدیدی از بوروکراسی اداری می شود که با فلسفه چابک سازی حکمرانی در تعارض می باشد.

عیب چهارم، فقدان نظارت ساز بودن شوراهای اسلامی بر عملکرد شهرداران و دهیاران است که در این خصوص هر چند با ضعف چندان قانونی مواجه نیستیم، اما ضعف مداخله گرایی نهادهای دولتی محلی می تواند دامنه ضعف شورای اسلامی را در نظارت سبب سازی نموده و به ژرفای آن بیانجامد.

-به نظر شما این موضوع که در سال-های اخیر بعضی ها که تخصصی در مسائل مربوط به وظایف و تکالیف شورا نداشته و به عضویت شوراهای اسلامی درآمده اند، چه تاثیری در اثرگذاری این شوراها در جامعه داشته است؟

عضو نمی باشد، فی نفسه اشکالی ندارد. اما، زمانی که خبری منتشر می شود که عضو شورای اسلامی فلان شهر در خصوص فلان موضوع غیر مرتبط اظهار نظر نمود، این جا باید سراغ قانون و نظارت عمومی بر شوراها رفت. بهتر است همان بحث سوال سوم را در این جا نیز تکرار کنم که اگر ملاک عمل برای افراد، قانون باشد بسیاری از مشکلات کنونی حل خواهد شد. انتخاب شوندگان وظیفه و رسالت مهمی در برابر انتخاب کنندگان دارند.

-تحلیل شما نسبت به رای وحدت رویه دیوان عدالت اداری مبنی بر این که دیوان مرجع صالح برای رسیدگی به دعاوی علیه شوراها نیست، چه می باشد؟

از منظر قانون اساسی، حق دادخواهی از حق های اساسی افراد بوده و دادگستری مرجع

تظلم خواهی عامه می باشد. دیوان عدالت اداری یکی از ابتکارات و پیش بینی های زیبای قانون اساسی است که بر مبنای اصل یکصد و هفتاد و سوم برای رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مامورین یا واحدها یا آیین نامه های دولتی و احقاق حقوق آن ها زیر نظر رئیس قوه قضاییه تشکیل گردیده است.

اصولا در حقوق موضوعه هر قدر از زمان تصویب قانون اساسی فاصله می-گیریم، صلاحیت ها و حدود اختیارات دیوان عدالت اداری کاهش می یابد و اتفاقا، گاه خود دیوان نیز، دست به «خود تحدیدی» یا محدودیت سازی صلاحیت های خود می زند. به عنوان مثال در خصوص قراردادهای اداری، هیات عمومی دیوان، خود را صالح به رسیدگی در این نوع دعاوی تشخیص نداده است. رای شماره ۸۰۳ هیات عمومی دیوان عدالت اداری در خصوص دعاوی علیه شوراها، اسلامی حکایت از این دارد که در وحدت رویه، هیات

عمومی طرح این نوع دعاوی را در صلاحیت دیوان تشخیص نداده است. اما، باید ریشه این موضوع را بررسی کنیم. یعنی با توجه با اصل ۱۷۳ قانون اساسی و قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲ به این موضوع باید توجه کنیم که از منظر قانون و به تبع آن، خود دیوان، آن نوع دعاوی قابل طرح در دیوان عدالت اداری هستند که مربوط به عملکرد دولت و ماموران دولتی و مقررات دولتی باشد.

حال باید این سنجش ذهنی را ایجاد کنیم که آیا شوراها، اسلامی و اعضای آن ها دولتی اند یا شوراها، اسلامی نهادهای مردمی شمرده می شوند که این امر نیازمند تأمل در ماهیت حقوقی شوراها دارد. با نگرش به قانون شوراها، اسلامی به روشنی دریافت می شود که شوراها نهاد مردمی بوده و اعضای آن جزو کارکنان دولت محسوب نمی شوند. از سوی دیگر صلاحیت قوه قضاییه در تشخیص این امر که کدام مورد جزو حق دادخواهی افراد و تظلم خواهی آنان قرار می گیرد، صالح است.

اما در عین حال، اگر دیوان عدالت اداری صالح به رسیدگی به دعاوی علیه شوراها شناخته نمی شود، این رسالت و تظلم خواهی در قوه قضاییه و دادگاه های عمومی به عنوان مراجع صالح مستقر است که اگر بر خلاف حقوق افراد مصوبه ای تنظیم شود یا حقوق عمومی از طریق اعضای شوراها به مخاطره افتد یا اعضای شوراها تخلف، قصور یا تقصیری انجام دهند، دادگاه ها صالح به رسیدگی خواهند بود.

به نظر می رسد با توجه به لزوم نظارت قضایی بر عملکرد شوراها، اسلامی و در خلاء صلاحیت دیوان عدالت اداری، قوه قضاییه در سه ساختار به این امر مهم توجه نماید: نظارت بر تضمین حقوق انتخاب شوندگان (همانند رد صلاحیت ها پس از طی فرآیندهای قانونی مرتبط)، نظارت بر حسن اجرای قانون توسط شوراها، اسلامی (توجه به نظارت مدعی العموم بر رعایت حقوق عامه) و نظارت بر اجرای حق دادخواهی افراد (رسیدگی به تظلمات خصوص افراد علیه شوراها، اسلامی در مراجع عمومی قضایی).

حضرت امیر، در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه به این نکته اساسی اشاره می کنند و می فرمایند: هرگاه مردم حق والی را ادا کنند و والی حق مردم را به جا آورد، حق بین ایشان ارزشمند خواهد شد و راه های دین برپا و آثار «عدالت» بر جا و سنت ها آنطور که سزاوار است به اجرا در خواهد آمد. در نتیجه وضع زمانه اصلاح و «دولت پایدار می گردد و مطامع دشمنان به پاس مبدل خواهد شد».

برای روشن شدن مراد از بن بست، انتخابات ریاست جمهوری را تصور کنید. هر چهار سال یکبار مردم پای صندوق رای می آیند و کسی را به ریاست جمهوری انتخاب می کنند. اگر بعدا مردم از این دولت ناراضی شدند یا فرد منتخب پس از روی کار آمدن تغییر کرد و منافع جامعه را به خطر انداخت و نظم اجتماعی را به بحران کشاند، اگر این نظام سیاسی راهی برای برکناری این فرد یا مهار قدرت وی نداشته باشد، به بن بست می خورد. مردم این جامعه، راهی جز صبر برای اتمام دوره زمامداری وی و نفرین و ناسزا تا زمان موعود نخواهند داشت...

یک نظام انتخاباتی اکثریتی را تصور کنید. هر تفکرو سلیقه ای که درصد مشخصی از آرای مردمی را کسب کند، بر تمام سلايق دیگر پیروز می شود. سلايق شکست خورده در این انتخابات، ممکن است طرفداری نزدیک به ۵۰ درصد از مردم آن جامعه را داشته باشند. حال این اقلیت شکست خورده راهی برای کسب موقعیت و اثرگذاری در سرنوشت جامعه نخواهد داشت، جز صبر تا انتخابات اکثریتی آینده و دوباره رقابتی ناسالم و ادامه ای این چرخه میعوب...

شرایطی را در نظر بگیرید که حاکمیت، تصمیمی را گرفته و اجرا می کند. بخشی از مردم نسبت به این تصمیم و اقدام اعتراض دارند اما هیچ راهی در قوانین جاری و نظم سیاسی این جامعه برای ابراز مخالفت و تأثیر گذاشتن این مخالفت بر تصمیمات، وجود ندارد. مردم این جامعه احساس می کنند تا سطل آشغال و اتوبوس و بانک را آتش نزنند کسی صدای ایشان را نخواهد شنید. با آتش زدن اتوبوس و بانک هم همگی به ایجاد ناامنی متهم شده و اوضاع از قبل هم بدتر می شود. در نتیجه دیگر راهی برای مخالفت و اعتراض باقی نخواهد ماند...

هر سه مثال بالا، نشان دهنده نوعی بن بست است که هر کدام هم راه حلی دارد. باز گذاشتن راه نظارت بر حاکمان و به رسمیت شناختن حقوق مردم در برابر مسئولان و گشودن راه اعتراض، می تواند در بسیاری از موارد جلوی بن بست را بگیرد. حال آن که در قوانین کشور ما چنین راه هایی همه جا پیش بینی نشده اند و در مواردی هم که قانونی وجود دارد، اغلب در عرف سیاسی نادیده گرفته می شود.



نظم اجتماعی ست؛ اما یقینا نظم حکمرانی و عرف سیاسی یک جامعه از تعیین کننده ترین اجزای نظام اجتماعی آن است و با اجزای دیگر، برهم کنشی ژرف و همیشگی دارند. بنابراین عدالت سیاسی، جزئی اساسی از اجزای عدالت اجتماعی می باشد و شدت و ضعف آن می تواند، سایر ابعاد عدالت را به شدت تحت تأثیر قرار دهد.

عدل جبری حاکم بر نظم تکوینی جهان، مانع از به بن بست خوردن طبیعت می شود. دائما ستاره ها و کهکشان هایی نابود می شوند و ستاره هایی دیگر جای شان را می گیرند. به گفته قرآن، نه برای خورشید این توان است که به ماه برسد و نه شب از روز پیشی می گیرد... و این نظم تا زمان مقدری، میلیون ها سال دوام داشته و خواهد داشت. وقتی از عدالت سیاسی سخن می گوئیم، در حالت ایده آل از نظمی در رابطه میان مردم و حاکمیت سخن می گوئیم که هیچ گاه به بن بست نرسد و اتفاقی مثل زلزله و فرو ریختن برخی اجزای این نظام سیاسی هم خللی در این نظم پدید نیاورد.

می دانیم که در عمل، چنین نظم ایده آلی هیچ گاه رخ نداده و احتمالا نخواهد داد. حداکثر عمر تمدن ها و جوامعی که می شناسیم، بیش از چند سده نبوده است. مراد ما نیز نگاه ابزاری به عدالت نیست که آن را وسیله ای برای رسیدن به دوام و پایداری حکومت ها به شمار آوریم. بلکه می گوئیم پایداری جوامع و ارتباط سازنده میان حکومت ها و مردمانشان، عمیقا به عدالت سیاسی بستگی دارد و متقابلا نابودی و ناپایداری شان به ظلم و سرکشی و بی عدالتی بسته است.

بگوئیم؛ مفهومی که به قواعد و روابط میان مردم و حاکمیت مربوط می شود و جزئی تعیین کننده از عدالت اجتماعی است.

عرف سیاسی و نظم حکمرانی در هر جامعه ای، بخش مهمی از نظم اجتماعی آن جامعه را تشکیل می دهد. در واقع، نظم زندگی اجتماعی در ابعاد فرهنگی، اقتصادی و ... هم به شدت از نظم سیاسی آن جامعه تأثیر می گیرند و هم بر آن اثر می گذارند. همانطور که در طبیعت، قواعد فیزیکی و شیمیایی و ... نظم جبری را بر طبیعت حاکم می کنند، عرف و نظم سیاسی (قواعد حکمرانی) حاکم بر جامعه نیز تا حدود زیادی، نظم زندگی اجتماعی آن جامعه را مشخص می کند. با این تفاوت که این قواعد، بر خلاف قواعد فیزیکی نه ثابت و جبری اند و نه لزوما عادلانه می باشند.

طبیعت تکوینا بر عدل بنا شده و به همین سبب، تا قبل از زمان مقرر که پروردگار برایش تعیین می کند، فرو نمی پاشد و همواره منظم و پایدار خواهد ماند. اما نظم اجتماعی یک جامعه از آنجا که به اختیار و اراده تعداد زیادی انسان بستگی دارد، می تواند عادلانه یا غیر عادلانه باشد. می تواند ضامن بقای جامعه یا عامل نابودی آن باشد...

در این یادداشت تلاش می کنیم از این زاویه به موضوع عدالت سیاسی بنگریم و نهایتا گوشه چشمی به رابطه میان عدالت و امنیت اجتماعی (که در الگوی دولت-ملت، به امنیت ملی تعبیر می شود) داشته باشیم. موضوعی که ظاهرا در نهادهای متولی امنیت در کشور ما، به شکلی وارونه فهم شده است! البته ما ادعا نمی کنیم که نظم سیاسی، تنها بخش یا مهمترین جزء از

در دو شماره قبلی نشریه، در دو یادداشت «عدالتخواهان درباری تا ائتلاف فراگیر عدالتخواهان» و «در ستایش گفتمان سلبی» نکاتی در مورد عدالت خواهی و عدالتخواهان ذکر کردیم. از جامع الابعاد بودن عدالت و تکرر عدالتخواهان گفتیم تا جریان های قلابی که عدالت خواهی را برای انتقام گیری های سیاسی یا به صورت کنترل شده برای حفظ وضع موجود خرج می کنند. همچنین لزوم مرزبندی عدالتخواهان حقیقی با چنین جریاناتی را متذکر شدیم.

پس از صحبت در مورد عدالت خواهی و عدالتخواهان، در این شماره، به خود موضوع عدالت می پردازیم. عدالت اجتماعی نه تنها پایه استواری و بقای هر نظم اجتماعی ست، بلکه اساسی ترین پایه مشروعیت هر حکومت و نظام سیاسی نیز هست.

احتمالا تا کنون روایاتی از این قبیل را دیده یا شنیده اید که «بالعدل قامت السموات و العرض» یا «العدل اساسٌ به قوام العالم». این روایات، بقا و پایداری عالم طبیعت را به وجود نظم و قوانین عادلانه میان اجزای بی جان و بی اختیار عالم نسبت می دهد. روایات دیگری با همین مضمون اما در ابعاد محدودتر یک جامعه انسانی و روابط میان مردم و روابط بین مردم و حاکمیت داریم. احتمالا تمام شما با این روایت نبوی آشنا باشید که فرمودند: «ملک و حکومت با کفر باقی می ماند ولی با ظلم و بی عدالتی هرگز!». همچنین نامه ها و خطبه هایی از امیرالمومنین که دوام و پایداری ملک را به استقرار عدالت گره می زنند. در این یادداشت می خواهیم از عدالت سیاسی

می‌شود و می‌تواند منجر به فرو ریختن کل نظام شود. امام و رهبری وقتی از آزاد بودن نقد رهبری و نهادهای زیر نظروی صحبت می‌کنند، نظام سیاسی‌ای را ترسیم می‌کنند که حداقل وابستگی به افراد را دارد و اتفاقا نقد افراد و سعی در اصلاح قواعد آن، موجب تقویت نظام می‌شود. اما در عرف سیاسی و نظم حکمرانی فعلی، نقد و افشای سند در مورد اعضای خانواده امام جمعه فلان شهرهم تضعیف نظام محسوب می‌شود؛ چه برسد به نقد سطوح بالاتر قدرت. طبیعی‌ست که در چنین شرایطی وقتی قواعد حاکم بر جامعه و عرف سیاسی آن، توان حل تعارضات میان مردم و حاکمیت را نداشته باشد و نظام سیاسی با کارگزاران آن تعریف شود، به صورتی که استیضاح رئیس یکی از قوا یا محاکمه یک امام جمعه یا حتی یک نماینده مجلس(در دوران نمایندگی) امری غیرقابل تصور به نظر برسد، حتی بدون وجود دشمن خارجی هم، امنیت همیشه متزلزل خواهد بود و سایه زلزله و فروپاشی نظام سیاسی، همیشه بر سرش خواهد ماند. چنین جامعه و نظامی متداولاً به بن‌بست می‌خورد و همچنان به جای حل آن‌ها، انرژی زلزله‌های بالقوه کوچک را جمع می‌کند تا روزی تبدیل به زلزله‌ای بزرگ شود! پس دوباره تکرار می‌کنیم که امنیت پایدار تنها در جامعه‌ای قابل تحقق است که در آن، روابط میان مردم و رابطه بین حاکمیت و مردم، از قواعد عادلانه‌ای پیروی کنند. و بر فرض محال، در صورت استقرار امنیت بدون عدالت نیز، پایدار نخواهد ماند و مشروعیتی نخواهد داشت. چنین نظم عادلانه‌ای بستگی به عدالت اجتماعی و به خصوص عدالت سیاسی دارد.

واقعیت ماجرا روشن نشده و مدعیان و متهمان هر دو همچنان عنان قدرت را به دست دارند.. بر خلاف تصور غالب کارگزاران کشور ما، پنهان‌کاری و ذخیره‌سازی انرژی زلزله‌ها، جلوی زلزله را نمی‌گیرد؛ بلکه انرژی انباشته شده وقتی رها شود، ویران‌کننده خواهد بود!

در چند دوره انتخابات ریاست جمهوری اخیر، کاندیدهاها در مناظرات انتخاباتی اتهامات سنگینی به هم زده‌اند ولی پس از انتخابات هر کدام مشغول کار خود شده‌اند. در انتخابات ریاست جمهوری ۹۶، چهارکاندیدای اصلی انتخابات، اتهاماتی به هم وارد کردند که در صورت اثبات، برا چندین سال حبس و مجازات کافی بود. اما انتخابات تمام شد و سه نفر از ایشان اکنون روسای سه قوه‌اند و یک نفر هم معاون اول رئیس جمهور. اگر این اتهامات درست بود، باید اقدامات مقتضی انجام می‌شد و به صورت شفافی حکم دادگاه مشخص می‌شد. اگر اتهام نادرست بود، چرا یک نفر باید بتواند اتهامی بی‌اساس به کسی بزند و باز هم در راس یکی از ارکان نظام سیاسی قرار بگیرد؟

در چنین وضعی، نظام سیاسی بر اساس قواعدش مشخص نمی‌شود بلکه با صاحبان قدرت تعریف می‌شود و نتیجتاً وقتی زلزله‌ای آمد و دیوار خانه یکی از این صاحبان قدرت ریخت، گوشه‌ای از نظام فرو می‌ریزد. امام خمینی وقتی نظریه ولایت فقیه را طرح می‌کردند، نظامی را ترسیم کردند که روی قواعد بنا شده است نه اشخاص. به همین دلیل به راحتی از رفت و آمد فقها و پایداری ولایت فقیه سخن می‌گفتند. اما در ساختار فعلی، نظام سیاسی طوری بنا شده و طوری به اشخاص گره خورده که حتی فرو ریختن دیوار قدرت رئیس یک قوه نیز به عنوان بحران تلقی

عادلانه‌تر حرکت کند. مهمترین سد در مقابل این اصلاح‌ها، صاحبان قدرتی هستند که از نظم و عرف سیاسی موجود منتفع‌اند و در وضع عادلانه‌تر، قدرت‌شان مهار خواهد شد و به همین دلیل زیر بار چنین اصلاحاتی نمی‌روند! حال آن که اگر بیاندیشند، همین بن‌بست‌های ناشی از وضع موجود، نه تنها کم کم تهدیدی علیه خود ایشان خواهد شد و خشم مردم را برمی‌انگیزد، بلکه بقا و دوام کل جامعه را نیز تهدید می‌کند.

نهایتاً به رابطه عدالت سیاسی و امنیت می‌پردازیم. پرونده‌های باز، بیشترین لطمه را به مشروعیت یک نظام سیاسی می‌توانند وارد کنند. وقتی در جامعه‌ای در سطح حکمرانی، جرم یا خطا و ... رخ می‌دهد، می‌توان شبیه وقوع زلزله تصورش کرد. یک نظام سیاسی کارآمد و عادلانه، باید زلزله‌های درون خودش را حل و فصل کند. همانطور که زمین با یک زمین‌لرزه متلاشی نمی‌شود، یک نظام سیاسی متقن با نظم حکمرانی عادلانه نیز حتی با دادگاهی شدن فرد اول حکومت متلاشی نمی‌شود. امیرالمومنین در راس حکومت اسلامی با شکایت یک فرد یهودی، در عین بی‌گناهی به عنوان متهم وارد دادگاه می‌شود و به علت نداشتن شاهد، محکوم نیز می‌شود. اما آنچه برجاً می‌ماند، یک نظم حکمرانی بی‌نظیر و نظام اندیشه‌ای‌ست که ۱۴ قرن باقی می‌ماند.

ما در طول چهارده‌ده گذشته ده‌ها پرونده باز پشت هم انباشته‌ایم و به دلایل نامشخصی به جای حل مسائل، آنها را در گوشه‌ای پنهان کرده‌ایم! هنوز پرونده انفجار دفتر نخست وزیری و دفتر حزب جمهوری اسلامی گشوده است. هنوز هم عده‌ای در داخل حکومت، عده‌ای دیگر از کارگزاران را در این اتفاقات متهم می‌کنند ولی همچنان

برای مثال استیضاح رئیس جمهور، حتی در شرایطی که هر روز یک بحران می‌آفریند، امری نامتعارف و نتیجتاً وحشتناک تلقی می‌شود. از طرف نهادهای متولی امنیت طوری در این باره صحبت می‌شود که انگار امری کاملاً خلاف قانون است و قبلاً هم در بحرانی‌ترین شرایط جنگی کشور، چنین روندی یکبار طی نشده است! نه تنها در خصوص استیضاح رئیس جمهور که حتی نمایندگان مجلس نیز تقریباً هیچ گاه در دوران نمایندگی‌شان به خاطر تخلفی، محاکمه یا از نمایندگی عزل نمی‌شوند. حتی در تخلفاتی مثل فساد اقتصادی یا اخلاقی! این روند در شرایطی تبدیل به عرف سیاسی شده است که قانونا نمایندگان تنها در امور مربوط به وظایف نمایندگی‌شان، مصونیت قضایی دارند نه در فساد اخلاقی و اقتصادی! درازهی و عنایستانی نمونه‌هایی از دو نماینده قانون‌شکن و متخلف، در دو دوره متفاوت مجلس‌اند که ماجرای مشابه داشتند و نهایتاً در هر دو مورد، هیچ راهی برای مهار قدرت نماینده مورد نظر وجود نداشت. نه طرف مقابلی که مورد ظلم قرار گرفته بود، راهی برای دادخواهی داشت و نه مدعی‌العمومی برای اعاده حیثیت قانون، وارد ماجرا شد! تنها مرجع رسیدگی به تخلفات نمایندگان، نهادی متشکل از خود نمایندگان است که عرفاً نسبت به افکار عمومی پاسخگو نیست.

برای حل مشکلات انتخابات اکثریتی نیز، می‌توان روش تناسبی را پیشنهاد داد. فرایندی که در آن تقریباً هیچ گروه و سلیقه‌ای بازنده مطلق نمی‌شود و حاکمان با نسبتی قابل قبول، حقیقتاً نمایندگان سلایق مختلف مردم هستند.

همانطور که روشن است، هر مشکلی در نظم سیاسی، راه حلی دارد که بسته به امکانات موجود، می‌تواند دائماً به سمت وضعیتی



بازگویی داشته باشد اما جهت تقریب ذهن و یادآوری به ذکر چند نمونه از آن‌ها اکتفا می‌کنم:

امام خمینی (ره):« ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملت‌مان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده‌است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هرطور رأی داد، ما هم از آن ها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده‌است؛ پیغمبر اسلام به ما حق نداده‌است که ما به ملت‌مان یک چیزی را تحمیل بکنیم اکثریت هرچه گفتند، آرای ایشان معتبر است، ولو به ضرر خودشان باشد. شما ولّی آن‌ها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست. ما نمی‌خواهیم [اجبار] بکنیم، آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه بروید، ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته، خلاف صلاحش است؛ خوب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأیی که داده متبع است.»

مقام معظم رهبری:«هیچ‌کس در نظام اسلامی نباید، مردم، رأی مردم و خواست

آینده کشور در نظر گرفته می‌شود، بستری برای اعمال اراده و خواست عمومی بوده و همچنین فرصتی برای ارزیابی حاکمان و دولت مردان در پیشگاه ملت می‌باشد. اما این عرصه زمانی چالش برانگیز می‌شود که فضای رقابتی در عرصه‌ی دستیابی به مناسبات قدرت برقرار نبوده یا کمرنگ باشد و امکان دسترسی عادلانه به این ظرفیت حقوقی برای تمامی شهروندان و شرکت تمام جریان‌ها و گفتمان‌های فکری فراهم نباشد. در چنین وضعیتی که ازقضا به‌وسیله‌ی ماده و تبصره‌های قانونی تفسیرپذیر رقم می‌خورد که مورد برداشت و تشخیص چند تن از فقها و حقوقدانان می‌باشد و اعمال نظر و اراده‌ی آنها در جهت تأیید یا عدم تأیید فرصت حضور استعداده‌ها و گرایش‌های متفاوت، اراده‌ی عمومی را در چهارچوب داوری‌های خود قبضه کرده و با حذف گروه‌های مختلف از کارزار انتخابات امکان دسترسی عادلانه در رقابت‌های سیاسی را برای متقاضیان محدود می‌کند و از طرفی با قبض خواست اجتماعی و عمومی در امکان انتخاب استعدادهای گوناگون موجب نحیف شدن سازوکار جمهوریت و مردم‌سالاری می‌شود. پرواضح است که لازمه‌ی تحقق جمهوریت، برگزاری انتخاباتی آزاد(با معنای بسیار موسع) آن بوده و امکان برگزیدن و برگزیده شدن توسط عامه‌ی مردم می‌باشد. در این راستا حاکمیت و نهادهای حاکمیتی (خاصّه شورای نگهبان که مطمحنظر ماست) وظیفه دارد بستری جهت بروز و ظهور گفتمان‌ها و سلایق مختلف فکری را فراهم کرده و با بسط عرصه‌ی انتخابات فرصت برخورداری عادلانه جهت شرکت در این رقابت را برای تمامی نخبگان سیاسی و گرایش‌ها، مهیا ساخته و بدین گونه موجب بسط عدالت در امر قدرت‌ورزی گردد و از طرفی با ترتیب دادن امکانی بسیط در اختیار مردم جهت انتخاب جریان نزدیک به نظر

مردم را انکار کند. حالا بعضی، رأی مردم را پایه‌ی مشروعیّت می‌دانند؛ لاقلاً پایه‌ی اعمال مشروعیت است. بدون آراءِ مردم، بدون حضور مردم و بدون تحقق خواست مردم، خیمه‌ی نظام اسلامی، سرپا نمی‌شود و نمی‌ماند.»

حال پس از گذشت بیش از ۴۲ سال از پیروزی انقلاب اسلامی درصدد آن هستم «قبض و بسط عدالت و جمهوریت» را در یکی از ارکان به شدت مهم و حیاتی نظام یعنی «شورای نگهبان (،) خاصّه نقش بررسی صلاحیت داوطلبان انتخابات را بررسی کرده و نقش این نهاد را در نسبت با عدالت و جمهوریت بیان کرده و پیامد عملکردهای آن و همچنین شکل کارآمدتر آن را برشمارم.

برای این منظور با این پرسش آغاز می‌کنم که با توجه به سخنان امامین انقلاب و اهمیت نقش مردم در برپایی و مشروعیت‌بخشی به حکومت‌ها، سازوکار فعلی نهاد شورای نگهبان و عملکرد آن چقدر در تحقق حاکمیت نظر مردم و اراده عمومی و ملاحظات عدالت در امر قدرت موفق بوده‌است ؟

عرصه‌ی انتخابات که به مثابه مشارکت سیاسی مردم در رقم زدن سرنوشت خود و



عرفان خیرخواه

در برقراری مناسبات ساختارهای حاکمیتی و شکل‌گیری نظام‌های سیاسی-اجتماعی همواره دو عنصراساسی بنام عدالت و آزادی نقش ویژه‌ای در راه‌اندازی و کشمکش‌های نهضت‌ها داشته و به عنوان عوامل جدی و اثرگذار در دگرگونی‌های تاریخی از آن‌ها می‌توان یاد کرد. چه اینکه شعار محوری انقلاب اسلامی نیز موسوم به «استقلال ، آزادی ، جمهوری اسلامی (این مضامین را در بطن خود جای داده و با تکیه بر این مفاهیم توانست نیروهای عظیم مردمی را در جهت برپایی حکومت اسلامی به میدان فراخواند.

اندیشه‌ی مردم‌سالاری و اهمیت ویژه‌ی نقش مردم در نظام فکری رهبران انقلاب بسیار روشن‌تر از آن است که نیازی به

خود از بین جریان‌ها و گرایش‌های سیاسی متعدد، زمینه را برای اعمال نظرو اراده آنان فراهم نموده و موجب بسط جمهوریت در عرصه‌ی قدرت می‌شود.

در غیر این صورت علاوه بر ضرباتی که بر پیکره‌ی مفاهیم بلند عدالت و آزادی وارد می‌شود تبعات منفی در ساختار حاکمیتی و ارتباط با مردم به‌وجود خواهد آمد که از جمله می‌توان عدم اشتیاق و علاقه‌مندی مردم جهت شرکت در انتخابات به‌دلیل فقدان جریان‌های مورد نظر یا متعدد را برشمرد. علاوه بر آن، این نوع سازوکار منقبض شائبه‌ی همراهی و منتفع بودن نهاد حاکمیتی که به عنوان داور رقابت انتخاباتی شناخته می‌شود؛ با/از یکی از

جریان‌های سیاسی موجود ایجاد می‌شود که گویی از قبل چیدمان شکل‌گیری قدرت و هدایت رفتار سیاسی مردم را به سمت ایده‌ی مطلوب خود عهده‌دار گشته است.

در این راستا با یادآوری موضع اخیر رهبری در تأکید بر برگزاری انتخابات پر شور و اولویت حضور حداکثری مردم و با وام‌گیری از این گزاره ایشان در نماز جمعه دی ماه ۹۸ که ناظر بر همه‌ی لایه‌های جامعه فرمودند: «ملت عزیز ایران باید همت‌شان این باشد که قوی بشوند.» نظری به ساختارهای حکمرانی می‌افکنم که اگر خواهان قدرتمند شدن در ارکان و سطوح مختلف دیوان‌سالاری و اداره‌ی کشور هستیم بی شک یکی از اقدامات مهم، جلب

همراهی و تأکید بر نقش ویژه‌ی مردم در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست که این مهم در یک مقوله با توانمند ساختن نهاد شورای نگهبان به عنوان نهادی اثرگذار در جلب حمایت و همراهی مردم، می‌تواند رقم بخورد. اما شورای نگهبان چگونه توانمند می‌شود؟ قطعاً یکی از ابزارهای مهم سنجش کارآمدی دستگاه‌های حکومتی میزان رضایت عموم مردم از عملکرد و تصمیمات آن مجموعه می‌باشد و با شرحی که در بالا آمد، اگر این شورا بتواند با بسط ید نخبگان و مردم شئون عدالت و جمهوریت را در امور مربوط به خود لحاظ نموده و در عمل مشارکت فعالانه و همدلانه، نه عدم مشارکت یا

مشارکت سلبی یا مشارکت تربعی را جلب نماید، قطعاً همراهی و اعتماد اکثریت قاطبه‌ی ملت را منجر خواهد گشت که این خود سبب رضایت و تأیید محکم‌ترین نهاد انقلابی از سوی مردم خواهد شد. ناگفته نماند که برای وصول به چنین هدفی که بتواند تداوم بلندمدت و پایایی داشته باشد بازنگری در قانون و شیوه‌ی مدیریت این مجموعه گریز ناپذیر بوده و بازطراحی سیستم نظارت بر انتخابات در جهت گشودن بیش از پیش عرصه‌ی رقابت سیاسی به کارآمدی و قدرتمند شدن آن نهاد منتهی خواهد شد.

منبع: فرهیختگان

آمریکا ضد آمریکا

تحلیلی در خصوص حمله به کنگره آمریکا



رستاخیز واشنگتن

ماجرا از شکست ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ آمریکا آغاز شد. تلاش‌های تیم حقوقی ترامپ، جواب نداد و ششم ژانویه سال جاری میلادی و در زمانی که کنگره آمریکا در حال شمارش آرای الکترا کالج برای تایید نتیجه انتخابات ریاست جمهوری سوم نوامبر ۲۰۲۰ بود، بعد از اعتراض چند قانون‌گذار آمریکایی از جمله سناتور تد کروز به نتیجه رأی‌گیری در ایالت آریزونا، ترامپ از هوادارانش خواست تا با اعتراض خود از به اصطلاح «دزدیده شدن انتخابات» جلوگیری کنند؛ اعتراضی که قرار بود مسالمت آمیز باشد اما این جنگ قدرت تاریخی در واشنگتن سبب یورش چندین هزار نفر به ساختمان کنگره آمریکا شد؛ یورش‌ی که تصاویر ترسناک منتشر شده از آن بسیار شبیه به جنگ‌های خاورمیانه و حتی بدتر از آن بود،



امیررضا بفتاق

روزی که هری ترومن دستور بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی را صادر می‌کرد و یا آن روزی که رونالد ریگان با طرح جنگ ستارگان، آخرین ضربه سیاسی را به جماهیر شوروی -این امپراطوری عظیم کمونیستی- می‌زد و یا حتی زمانی که بوش پسر، دستور حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین، دیکتاتور این کشور را صادر می‌کرد و آن هنگام که تانک‌های ارتش آمریکا در زیر شمشیرهای قادسیه رژه می‌رفتند، آمریکا نمادی از عظمت و شکوه جهان مدرن و الگویی برای توسعه کشورهای دیگر بود. حمله به کنگره آمریکا اما گویا آغازی بر پایان این عظمت است.

همانگونه که مارتا راداتز خبرنگار ارشد ABC آمریکا آن را بدتر از تمامی جنگ‌هایی که پوشش داده است دانست.

در این حمله، معترضان حتی به دفتر کار نانسی پلوسی رئیس دموکرات مجلس نمایندگان نیز وارد شدند و لپ تاپ او را نیز به سرقت بردند. تصاویر، شوکه‌کننده بود، مخالفان در کاخ کنگره جولان داده، عکس سلفی می‌گرفتند و حتی طبق گفته برخی رسانه‌ها همچون واشنگتن پست، مهاجمان تنها کمی با مایک پنس معاون اول ترامپ و کیف هسته‌ای او فاصله داشتند!

اوضاع که به اندازه کافی بغرنج و پیچیده بود با توییت‌ها و همچنین سخنان ژانویه ترامپ در جمع هوادارانش پیچیده‌تر هم شد. ترامپ سعی داشت تا با بهره‌گیری از موج اعتراضات، به هم حزبی‌های خود در

حزب جمهوری‌خواه فشار وارد کند تا آن‌ها مانع از تایید نتیجه انتخابات و در نتیجه به قدرت رسیدن بایدن شوند اما زمانی که کنترل اوضاع از اختیار نیروهای دولتی خارج شد و بیم آن می‌رفت که این اعتراضات منجر به یک شورش عظیم شود، حتی برخی از جمهوری‌خواهان نیز پشت ترامپ را خالی کرده و خواستار اتمام اعتراضات شدند.

سرانجام این ماجرا با دخالت نیروهای نظامی آمریکا، توصیه‌های مکرر سیاستمداران و عقب‌نشینی تلویحی ترامپ به پایان رسید. طبق آمار در این حمله ۵ نفر کشته، ده‌ها نفر زخمی و همچنین تعداد زیادی از مهاجمان نیز بازداشت شدند. با توجه به خطرات احتمالی، نیروهای گارد ملی آمریکا همچنان در پایتخت این کشور باقی ماندند تا مانع از تکرار حوادث کنگره این بار در مراسم تحلیف بایدن شوند و در حال حاضر نیز با گذشت حدود دو

ماه از اتفاقات کنگره آمریکا همچنان جو امنیتی بر واشنگتن حاکم است. اما وقوع این حمله دارای دلایل و همچنین نتایج مهمی است که آن‌ها را بررسی می‌کنیم.

چرا ترامپ؟!

انتخاب ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ حیرت انگیز و برخلاف بسیاری از پیش‌بینی‌ها بود. ترامپ پیش از شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ هیچ سابقه سیاسی نداشت و در واقع سیاستمدار محسوب نمی‌شد بلکه بیش‌تر به عنوان یک تاجر ثروتمند حامی جمهوری خواهان مطرح بود. شاید در نگاه اول این پاشنه آشیل ترامپ قلمداد شود اما دقیقاً نقطه قوت ترامپ و چیزی که او را متمایز و خاص می‌کند همین نکته است که او هیچ وقت سیاستمدار نبوده است.

زمانی که ترامپ در تلاش برای رسیدن به کاخ سفید بود بسیاری از مردم آمریکا ناامید از سیاستمداران و ناراضی از شرایط زندگی‌شان به دنبال یک منجی بودند تا آن‌ها را از آن شرایط اسفناک نجات بدهد. آن‌ها دیگر از سیاستمداران و حیل‌های آن‌ها به تنگ آمده بودند و دیگر نمی‌خواستند بازیچه آنها شوند. ترامپ هرگز ویژگی‌های یک سیاستمدار را نداشت و عقاید خود را صریح و به دور از تعارف‌های متداول سیاسی بیان می‌کرد و این دقیقاً یکی از نقاط قوت او و دلیل تمایل به او در جامعه آمریکا شد و امیدی در دل مردم آمریکا ایجاد کرد که ترامپ کسی نیست که به آن‌ها دروغ بگوید و آن‌ها را فریب دهد.

سخنان و عقاید ضد جنگی که ترامپ در دوران انتخابات همواره بر آن تأکید می‌کرد امیدی برای مردم نا امید و خسته از جنگ بود. مردمانی که خود را بازندگان اصلی سیاست‌های جنگ طلبانه کشورشان می‌دانستند. کسانی که خودشان از عوارض حضور در جبهه‌های جنگ رنج می‌بردند یا کسانی که اعضای خانواده شان در جنگ کشته یا دچار نقص عضو شده بودند یا کسانی که به خرج کردن درآمدهای کشورشان که مالیات پرداختی آن‌ها را نیز شامل می‌شد، آن‌هم هزاران کیلومتر دورتر از مرزهای کشورشان معترض بودند با سخنان ترامپ نسبت به او علاقه پیدا کرده و حامی‌اش شدند. ترامپ نیز در دوران ریاست جمهوری خود، هر جا که توانست اقداماتی در جهت کاهش حضور نظامی آمریکا انجام داد و در موارد دیگر، کشورهای میزبان را مجبور به پرداخت هزینه‌های سرسام آور کرد تا این پیام را به مردم آمریکا برساند که پول آن‌ها در نقاط دیگر جهان خرج نمی‌شوند.

عقاید افراطی نیز در سال‌های گذشته رشد روزافزونی در آمریکا داشته‌اند. برخی از مردمان سفید پوست همواره از شرایطی که در کشورشان دارند ناراضی هستند و خود را صاحبان

اصلی آمریکا و مهاجران را غاصبان آمریکا می‌دانند خصوصاً پس از اینکه در انتخابات سال ۲۰۰۸ یک سیاه پوست یعنی باراک اوباما رئیس‌جمهور ایالات متحده شد، این عقاید نفوذ بیش‌تری در بین سفیدپوستان آمریکا پیدا کرد. شعار ترامپ مبنی بر «اول آمریکا» و «شکوهمند ساختن مجدد آمریکا» و همچنین اظهارات ضد مسلمانان و ضد مهاجرت او، این گروه‌ها را به یکی از طرفداران ثابت قدم ترامپ تبدیل کرد. طبق آمار در انتخابات ۲۰۱۶ ۵۸٪ سفیدپوستان آمریکا به ترامپ رای دادند در حالی که ترامپ رای فقط ۸ درصد سیاه‌پوستان و فقط ۲۹ درصد لاتین تباران را به خود اختصاص داد. ترامپ پس از به قدرت رسیدن وعده‌های خود در خصوص مهاجران را عملی ساخت و شرایط سختی را برای آنها رقم زد. حرکت سراسر وحشتناک دولت ترامپ در ساخت دیوار در مرز با مکزیک برای جلوگیری از ورود غیرقانونی مهاجران به آمریکا و رفتاری که در جدا کردن کودکان از والدین‌شان رخ داد، هر چند برای بخشی از مردم آمریکا مایه تأسف بود اما برای آن عده‌ای که ملی‌گرایی افراطی را نمایندگی می‌کردند چیزی جز نمایش قدرت آمریکا نبود و احساس پیروزی عجیبی در آن‌ها ایجاد کرده و امید به اینکه بتوانند روزهای بهتری برای خود و فرزندانشان بسازند را پررنگ‌تر می‌کرد.

جدال با کشورهای خارجی به بهانه تقدم منافع آمریکا، یکی دیگر از اقدامات ترامپ بود. او به خوبی متوجه احساس مردم آمریکا نسبت به کشورهای خارجی بخصوص چین شده بود. چین یکی از شرکا و در عین حال رقبای اصلی تجاری آمریکا محسوب می‌شود و آمار رسمی از سالانه چند صد میلیارد دلار تجارت بین این دو کشور حکایت دارد اما کالاهای چینی خطر بزرگی برای تولید ملی آمریکا و به تبع آن برای کارگران آمریکایی محسوب می‌شوند. از آنجایی که این موضوع، موجب نارضایتی مردم آمریکا شده بود ترامپ با شدت بخشیدن به جنگ تجاری با چین و افزایش تعرفه بر کالاهای چینی این مژده را به کارگران آمریکایی داد که آن‌ها دیگر شغل‌های خود را از دست نخواهند داد.

علاوه بر این‌ها، عملکرد اقتصادی ترامپ در ۳ سال ابتدایی ریاست خود بر کاخ سفید نیز یکی دیگر از دلایل تمایل بیش از پیش مردم آمریکا به او بود تا جایی که پیش‌بینی می‌شد ترامپ با فاصله، نماینده دموکرات‌ها را بدون توجه به اینکه بایدن باشد یا فرد دیگری شکست خواهد داد. طبق اطلاعات رسمی، رشد تولید ناخالص داخلی آمریکا در ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹ نسبت به دوره اول یا دوم باراک اوباما نسبتاً سریع‌تر بوده است. در این دوران میزان بیکاری از دهه ۱۹۶۰ میلادی به پایین‌ترین حد خود رسید. شواهد

روشنی از تسریع در رشد درآمد متوسط خانوارهای آمریکایی از سال ۲۰۱۷ به بعد وجود دارد همچنین فشردگی فضای بازار کار به رشد دستمزد کم درآمدترین آمریکایی‌ها نسبت به دیگران کمک کرد؛ تا حدی که از زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون چنین عملکردی بی‌سابقه بوده است. علاوه بر این با اقدامات ترامپ، آمریکا به کشور جذاب‌تری برای سرمایه‌گذاری خارجی تبدیل شد. البته برخی از کارشناسان اقتصادی به سیاست‌های ترامپ انتقاد کردند و آن‌ها را سیاست‌های نادرست و نه چندان موثر دانستند اما در مجموع، عملکرد اقتصادی او پیش از شیوع کرونا قابل قبول محسوب می‌شود. همه این موارد از دلایل پیروزی شگفت‌انگیز ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ و همچنین گرایش به او در انتخابات ۲۰۲۰ بودند. اما اوضاع آن‌گونه که ترامپ می‌خواست پیش نرفت.

ناگهان بازی به هم می‌خورد

سلسله دلایلی موجب شد کاخ آرزوهای ترامپ خیلی سریع بر سرش آوار شود و ترامپ در انتخابات ۲۰۲۰ شکست بخورد. به طور خلاصه این دلایل را بررسی می‌کنیم.

۱- علت العلل این شکست، مهمان ناخوانده چینی بود. ویروس کرونا ابتدا از ووهان چین آغاز شد اما ضربه اساسی آن را ایالات متحده آمریکا و رئیس‌جمهورش ترامپ متحمل شدند.

کرونا عملکرد اقتصادی ترامپ را که به گواه آمار، عملکرد خوبی بود از بین برد و منجر به شرایط اسفناک پایان دوره ترامپ شد. یعنی بزرگ‌ترین بحران اقتصادی آمریکا از دوران رکود بزرگ در دهه ۲۰ و ۳۰ میلادی.

از طرف دیگر اظهار نظرهای غیرکارشناسی و گاهی عجیب ترامپ مانند مصرف وایتکس برای خلاص شدن از شر کرونا، موجب خشم مردم آمریکا شد و آن‌ها این سخنان را نشانه عدم صلاحیت ترامپ برای ریاست جمهوری آمریکا دانستند و رقبای او نیز از این موضوع استفاده سیاسی کردند.

در نهایت کرونا ضربات مهلکی به بخش‌های اقتصادی و پزشکی آمریکا وارد کرد و از آنجا که دولت نتوانست به درستی اوضاع را مدیریت کند و آمار مرگ و میر کرونا در آمریکا هر روز بالاتر رفت و اقتصاد نیز هر روز نحیف‌تر شد؛ سبب شد تا از سویی بخشی از جامعه آمریکا در مقابل او گارد بگیرند و از سوی دیگر دموکرات‌ها این موضوع را به ناتوانی ترامپ نسبت دهند و ضربات انتخاباتی جبران ناپذیری بر او وارد نمایند.

۲- سیاست‌های داخلی ترامپ که شبیه به نوعی ناسیونالیسم افراطی بود و در آن اقلیت‌های آمریکا به شکل غیررسمی دچار مشکل بودند نیز یکی از دلایل اصلی شکست ترامپ

محسوب می‌شود. مشکلات نژادی در آمریکا و لحن نه چندان قاطعانه پرستی متهم کرد. اظهارات ترامپ پس از مرگ جورج فلویید و خشم آمریکایی‌ها از این اظهارات یکی از مصداق‌های روشن این موضوع است. همانطور که گفته شد ترامپ سیاست‌های ضد مهاجرتی را با شدت بسیار زیاد دنبال کرد و به همین دلیل اقلیت‌های آمریکایی بیش از پیش از او روی‌گردان شدند.

۳- سیاست‌های خارجی ترامپ نیز یکی از دلایل مخالفت با او عنوان می‌شود. جنگ تجاری با چین، خروج از معاهدات بین المللی متعدد، تکرور در سیاست خارجی و... منجر به شکل‌گیری جبهه‌ای از سیاسیون و دیپلمات‌های آمریکایی عمدتاً دموکرات در مقابل ترامپ شد و در واقع بهانه خوبی به آن‌ها داد تا ترامپ را فردی ناکارآمد در میان مردم جلوه داده و مقدمات شکست او را فراهم کنند. از سوی دیگر، برخی اقدامات ترامپ در سیاست خارجی باعث دوری مخالفان آن اقدامات از ترامپ شد برای نمونه خروج از توافق پاریس خود به خود باعث از دست رفتن رای فعالان محیط‌زیست شد، یا خروج از توافق هسته‌ای با ایران موسوم به برجام و ترور ژنرال سلیمانی سبب شد تا ترامپ به جنگ‌طلبی و سوق دادن ایران به سوی رفتارهای خطرناک متهم بشود و فعالان ضد جنگ با او مخالفت کنند. در رابطه با کره شمالی نیز مخالفان، آن را تبلیغاتی و بدون نتیجه عنوان کرده و ترامپ را به قربانی کردن منافع آمریکا متهم کردند.

۴- علاوه بر این‌ها برخی اشتباهات سیاسی نیز سبب شد تا ترامپ رقابت‌های انتخاباتی را با ضعف آغاز کند. مثلاً زمانی که زمزمه‌های فعالیت‌های غیرقانونی هانتر بایدن - پسر جو بایدن- در اوکراین به گوش رسید ترامپ سعی کرد با فشار بر کی یف از قدرت خود استفاده کرده و ضربه‌ای اساسی به بایدن بزند. اما همین امر موجب اولین استیضاح ترامپ شد؛ استیضاحی که هر چند به نتیجه نرسید اما از سویی باعث کم‌رنگ شدن اخبار فساد پسر بایدن شد و از سوی دیگر انتقادات از ترامپ را افزایش داد.

بنابراین به سبب دلایل فوق، ترامپ دیگر نتوانست به ریاست جمهوری آمریکا برسد و از جو بایدن ۷۸ ساله شکست خورد اما برای مردی که هرگز حاضر نبوده است به شکست خود اعتراف کند بسیار دشوار بود که شکست در انتخابات آمریکا را بپذیرد. تلاش‌های ترامپ و تیم حقوقی او برای اثبات تقلب در انتخابات یکی پس از دیگری شکست خورد و در نهایت بایدن با ۳۶ رای الکترال در مقابل ۲۳۲ رای الکترال ترامپ، برنده انتخابات معرفی شد و تنها یک قدم

تا اعلام رسمی این نتیجه باقی مانده بود. تأیید کنگره امریکا.

بغضی که شکست

زمانی که ترامپ از تلاش‌های حقوقی ناامید شد از هواداران خود خواست تا به نتایج انتخابات اعتراض کنند؛ مردمی که ترامپ همه امید آن‌ها برای داشتن یک زندگی بهتر بود و او را بسان سدی در مقابل ظلم سیاستمداران فاسد و وابسته به ثروت می‌پنداشتند و خروج او از کاخ سفید را مساوی با آغاز مجدد سیاست‌های فاسد می‌دانستند، نمی‌خواستند شکست منجی‌شان را بپذیرند و آن‌را توطئه‌ای از سوی افراد فاسد پشت پرده قلمداد می‌کردند. درواقع حمله به کنگره بغض فرو خورده سالیان دور و دراز مردمی بود که آمریکایی بودند اما در کشور خود احساس غربت می‌کردند و خودشان را مهره‌ای بی‌ارزش در بازی قدرتمندان و ثروتمندان می‌دیدند و ترامپ برای آن‌ها آخرین شانس برای داشتن یک زندگی بهتر بود و آن‌ها نمی‌توانستند نسبت به این موضوع بی‌تفاوت باشند. آنها سال‌ها از سیاست‌های حاکم بر کشورشان ناراضی بودند اما همواره به دلایلی از بیان اعتراض خود کوتاه می‌آمدند اما این بار، گویی موج اعتراض آن‌ها را با خود همراه کرد.

سرانجام با دخالت گارد ملی امریکا و درخواست ترامپ از هوادارانش غائله کنگره به پایان رسید و در ۲۰ ژانویه ۲۰۲۱ مراسم تحلیف بایدن بدون حضور ترامپ انجام پذیرفت. هر چند پس‌لرزه‌های این اتفاق مهم همچنان باقی ماند و منجر به استیضاح دوم ترامپ شد و به این ترتیب او را تبدیل به تنها رئیس‌جمهوری در تاریخ امریکا کرد که دو بار استیضاح می‌شود.

آغاز یا پایان ترامپ؟

تهییج حمله کنندگان توسط ترامپ به مثابه یک چاقوی دو لبه بود. از سویی ترامپ با استیضاح دوم خود در آستانه حذف کامل از سیاست امریکا قرار گرفت چرا که استیضاح سبب

می‌شد او دیگر نتواند خود را نامزد انتخابات امریکا کند؛ اما از سوی دیگر و با توجه به شکست استیضاح ترامپ، قدرت او را برای نقش‌آفرینی در انتخابات ۲۰۲۴ افزایش داد. در حال حاضر جمهوری‌خواهان به این نتیجه رسیدند که ترامپ مهره بسیار ارزشمندی برای آن‌هاست و اگر هم شانس برای بازیابی خودشان داشته باشند این ترامپ است که می‌تواند آن‌ها را از قعر چاه خارج کند. با این تصور که ترامپ عادت خود در غافلگیری دیگران را کنار بگذارد و در چهارچوب حزب جمهوری‌خواه عمل کند، دو اتفاق می‌تواند رخ بدهد:

۱- یا تصمیم خواهد گرفت که خودش وارد رقابت بشود که در آن صورت بعید به نظر می‌رسد که فردی از جمهوری‌خواهان توان مقابله با او را داشته باشد؛ چرا که ترامپ با وجود شکست در انتخابات، همچنان محبوب‌ترین جمهوری‌خواه امریکا محسوب می‌شود. طبق یک نظرسنجی اگر ترامپ در انتخابات ۲۰۲۴ شرکت بکند ۵۲ درصد رای دهندگان جمهوری‌خواه از او حمایت خواهند کرد. این میزان برای مایک پنس ۱۸ درصد و برای نیکی هیلی فقط ۷ درصد است.

۲- یا به صورت حمایت از کاندیدای دیگر وارد انتخابات می‌شود که در آن صورت هم معیار نماینده حزب جمهوری‌خواه، نزدیکی و وفاداری آن فرد به ترامپ خواهد بود. افرادی همچون تام کاتن یا لیندسی گراهام که همواره از حامیان جدی ترامپ بودند و بعنوان نامزدان احتمالی جمهوری‌خواهان مطرح می‌شوند و دیگر سیاستمداران جمهوری‌خواه فقط در صورتی می‌توانند به موفقیت فکر کنند که ترامپ از آن‌ها حمایت کند. حملات تند او به رهبران جمهوری‌خواه و در رأس آن میچ مک کانل رهبر جمهوری‌خواهان سنای امریکا نشان می‌دهد، او خواهان اصلاحاتی در ساختار حزب است و تمایل دارد خود به‌عنوان تصمیم‌گیر اصلی در حزب مطرح بشود. البته مشکلات گوناگون از جمله تبعات

سخنان ۶ ژانویه ترامپ و مشکلات مالیاتی او می‌تواند برای آقای خاص سیاست دردسر ساز باشد اما به طور کلی، ترامپ همچنان در ساحت سیاست امریکا زنده است و نقش مهمی را در بین جمهوری‌خواهان ایفا می‌کند. او سیاستمداری خاص است که دوست دارد کارهایی را انجام بدهد که کسی قادر به انجام آن‌ها نیست. تا به همین جا او تنها رئیس‌جمهور امریکا است که دوبار استیضاح شده است. همچنین او تنها کسی است که دوبار در انتخابات شرکت کرده است که نتیجه آن یک پیروزی و یک باخت است اما هر دو بار تعداد رای مردمی کم‌تری داشته است.

وقتی چاقو دسته خود را برید

حمله به کنگره امریکا بدون شک یکی از فاجعه‌بارترین اتفاقات تاریخ این کشور است. زمانی این اتفاق فاجعه‌بارتر می‌شود که متوجه شویم به نوعی عملی بود که امریکا علیه خود انجام داد.

از طرفی همه بازیگران این فاجعه آمریکایی بودند و هیچ نشانی از دخالت خارجی وجود نداشت. در یک طرف کسی بود که مردم را به شورش دعوت می‌کرد در حالی که خود رئیس‌جمهور کشور بود و در سوی دیگر سیاستمداران کارکشته‌ای که صاحب‌منصبان امریکا بودند و سیاست‌های گوناگون این کشور را مشخص و اجرا می‌کردند و در میان غائله، مردمی که تماماً آمریکایی بودند و بر ضد حاکمان خود و سیاست‌های آن‌ها شورش کرده بودند.

مهم‌تر از این، لگدمال شدن آرمان‌های آمریکایی بود. آمریکایی که دهه هاست مدعی دموکراسی است و خود را دارای حق ترویج دموکراسی در دیگر کشورها ولو با توسل به خشونت و نیروی نظامی می‌داند و از هر گونه حرکت اعتراضی مردمان کشورهای متضاد با منافع خود با عنوان اعتراض مدنی و حق آن ملت یاد می‌کند، اما در مقابل اعتراض مردم کشور خودش به نتیجه انتخابات هیچ انعطافی از

خود نشان نمی‌دهد و به سادگی آن‌ها را عاملان کشورهای خارجی و فریب خورده معرفی می‌کند. اعتراض آن‌ها را اغتشاش و فتنه می‌نامد و تمام عزم خود را در جهت خفه کردن صدای اعتراضات جزم می‌کند و رسانه ای همچون توئیتر را مجبور می‌کند با بستن صفحه ترامپ مانع از رسیدن صدای او به هوادارانش بشود. گویا امریکا اعتراض به حاکمان را فقط در کشورهای مانند ایران می‌پذیرد و آن‌را در خاک خود به رسمیت نمی‌شناسد و زمانی که اساس قدرت سیاسی در خطر است به تمامی شعارهای خود پشت کرده و فضا را امنیتی می‌کند و به این صورت است که گویا امریکا بر ضد خود قیام کرده و عمل می‌کند.

این اتفاق نشان داد که دموکراسی از نظر غربی‌ها می‌تواند به چه میزان نسبی و تابع شرایط باشد تا جایی که مقامات آمریکایی و اروپایی که همواره از حرکات اعتراضی مردم کشورهای با حکومت‌های غیرغربی حمایت می‌کردند، وقایع واشنگتن را حمله به دموکراسی نامیدند!

آغاز بایدن؛ پایان امریکا؟

این ماجرا هرچه بود به پایان رسید و همه اظهارات و تحلیل‌ها صرفاً در حد گمانه زنی است اما چیزی که مشخص است کار سخت بایدن به عنوان رئیس‌جمهور امریکا است. اپیدمی کرونا، بحران اقتصادی و مشکلات بین المللی برای او دردسرهای زیادی ایجاد خواهند کرد اما مهم‌ترین چالش او وجود دوقطبی شدید حاکم بر جامعه امریکا است. او حتی اگر خود را رئیس‌جمهور تمامی مردم امریکا معرفی کند همچنان با مخالفینی چند ده میلیونی مواجه است که او را به رسمیت نمی‌شناسند و رهبری متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی دارند. هر چند نمی‌توان به صراحت از فروپاشی امریکا سخن گفت اما اتفاقات ژانویه امریکا نشان داد اگر روزی این امپراطوری عظیم از هم فرو بپاشد عامل این فروپاشی نه در خارج از مرزها بلکه در داخل خاک امریکا خواهد بود.

گاهنامه واحد سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان عضو دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز

دوره اول، شماره هفتم، فروردین ماه ۱۴۰۰

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت دانشگاه تبریز

مدیر مسئول: امیررضا بفتاق

سر دبیر: فاطمه ناقلی

هیئت تحریریه: عرفان خیرخواه، امیرحسین حیدری، سجاد مقید، محمدقادی

طراح و مدیر هنری: محدثه سادات شمس

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

آدرس کانال بله و تلگرام: @anjoman_eslami_tbz

آدرس صفحه اینستاگرام: @anjoman_eslami_tabrizu

